

## شکل‌گیری و کارکردهای سازمان چشم و گوش شاه در دوره هخامنشیان

مستانه مومنی چلکی<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

شهرام جلیلیان<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۷

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲۲

### چکیده

از بدو تأسیس شاهنشاهی هخامنشی، این شاهان برای این که دائم در جریان اوضاع واحوال اجتماعی و سیاسی کشور باشند و در مواقع مهم بتوانند تدابیر لازم را به کار برند، دستگاهی اطلاعاتی ایجاد کردند که به تقلید از عنوانی که نویسندگان یونانی به آن داده‌اند، آن را «سازمان چشم و گوش شاه» می‌خوانند. اینان مجموعه‌ای از افراد درستکار و وفادار به شاه بودند، که مستقیماً از شاه دستور می‌گرفتند و به شکل افرادی ناشناس از سراسر امپراطوری هخامنشی برای وی خبر می‌آوردند. یونانی‌ها این نهاد را «افدالموس بازیلیوس» نامیده‌اند، در منابع مصری دوره هخامنشیان نیز واژه «گئوشکه» به همین معنا دیده می‌شود. در این مقاله چگونگی شکل‌گیری نهاد خبرگیری شاه، کارکنان، کارکردها و تأثیراتی که این نهاد در دستگاه حکومت و جامعه عصر هخامنشی داشته است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: هخامنشیان، چشم شاه، گوش شاه، کوروش، داریوش.

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید چمران اهواز mastaneh.momeni@gmail.com

<sup>۲</sup> دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز jalilianshahram@yahoo.com

## مقدمه

برای سخن گفتن در مورد «سازمان چشم و گوش پادشاه» در زمان شاهان هخامنشی، آشنایی با این سازمان و کارکردهای آن لازم است. کل دربار و نیز دولت‌های محلی، زیر نظارت همیشگی «گوش‌ها»<sup>۱</sup> و «چشم‌های»<sup>۲</sup> پادشاه بودند و هر رفتار فتنه‌گران‌ها را به‌طور مستقیم به پادشاه گزارش می‌دادند.<sup>۳</sup>

نامی که به متصدیان این امور می‌دادند، «سپسک» یا «شپدک» بوده‌است که در نزد یونانی‌ها به «افدالموس بازلیئوس» (چشم پادشاه) مشهور بوده‌است.<sup>۴</sup> آن‌گونه که احتشام می‌گوید:

«عنوان سپک مختص رئیس این دستگاه بوده، دارای عده‌ای کارمند که به فرمان شاه موظف بودند هر چند وقت یک بار دستگاه‌های اداری استان‌ها را بازرسی کنند و نتیجه را به عرض شاهنشاه برسانند».<sup>۵</sup> این بازرسان اختیار تام داشتند و می‌بایست همچون شخص شاهنشاه بشنوند و ببینند. از این جهت ایشان را «چشم» و یا «گوش» شاه می‌خواندند.<sup>۶</sup>

«از جمله وظایف کارمندان این دستگاه نظارت و مراقبت در کارهای مأموران کشوری و لشکری در سرتاسر امپراتوری و تهیه گزارش راجع به طرز رتق و فتق امور جاری و حسن یا سوء جریان کارها برای شاهنشاه ایران بوده‌است».<sup>۷</sup> جانگ ادعا نموده که بازرس سالانه را شاه غالباً از بین برادران و پسران خود انتخاب می‌نموده‌است.<sup>۸</sup>

هخامنشیان برای ارسال سریع این اخبار، سیستم «پیک شاهی» را اختراع کرده بودند، که «نه برف و باران و نه گرما و سرما و نه شب و روز، هیچ‌یک پیک را در مسیر خود از سرعت فوق‌العاده‌ای که دارد باز نمی‌داشت؛ پیک نخست وقتی مسیر تعیین‌شده را پیمود، پیام را به پیک دوم می‌دهد و او به پیک سوم و تا آخر... پیام‌ها بدین‌گونه دست به دست داده می‌شوند و به دست شاه می‌رسد».<sup>۹</sup> همانگونه که هرودوت می‌گوید: «در میان موجودات زنده جهان هیچ موجودی تندروتر از پیک‌های شاهی نیست».<sup>۱۰</sup>

از روی الواح باقی‌مانده از دوره هخامنشی اطلاعات جالب توجهی به دست می‌آید؛ در یکی از لوحه‌هایی که در شوش به دست آمده و مربوط به دیوانسرای این منطقه است- مأموران درآمد (تحصیل‌داران) و باجگیران به نام کوده کاکا و هوبان هالتاش اهل ایلام و تبعه پارسه به خوبی این موضوع را تأیید می‌کند.

<sup>۱</sup> gaušaka

<sup>۲</sup> didika

<sup>۳</sup> احمدی، هخامنشیان فرمانروایان زمین و دریا، ص ۱۰۳.

<sup>۴</sup> -احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، ص ۴۷.

<sup>۵</sup> همان، ص ۴۸.

<sup>۶</sup> شاپورشه‌بازی، جهان‌داری داریوش بزرگ، ص ۱۰۳.

<sup>۷</sup> احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، ص ۴۷.

<sup>۸</sup> جانگ، داریوش یکم پادشاه پارسها، ص ۱۴۷.

<sup>۹</sup> هرودوت، تواریخ، ج ۱، ص ۹۳۳.

<sup>۱۰</sup> همان‌جا.

در این لوحه‌ها چگونگی بازرسی این نمایندگان شاه، که در لوحه، «پیک» نامیده شده‌اند، بر ما روشن می‌شود و از آن‌ها معلوم می‌گردد که چگونه بازرسان شاهنشاهی امور اداری و حتی جزئیات امور روزانه افراد را رسیدگی می‌کردند. یکی از گماشتگان، به نام بل زر ابنی به نبوموکین زر می‌نویسد: «هر ماه بازرس (پیک) شاهی می‌آید و مقام‌ها را بازرسی می‌کند. هیچ‌کس هرگز سر کار خود نیست. مأموران پرستشگاه آمده‌اند که علت را بدانند و چون پیک هنوز به شاه گزارش نداده مردی را که گاو و گوسفند به او سپرده شده بود و سر کار خود نبود به زنجیر کرده و به آنجا بفرستند».<sup>۱</sup> بنا بر گفته رجبی، لوح‌های فراوانی در دست داریم که در هر موردی کنترل‌های مکرری انجام می‌پذیرفته است. در لوحی پرسیده شده است که سبب تأخیر در فرستادن گزارش چیست...».<sup>۲</sup>

داندامایف کنترل تمام کشور و نظارت بر کارمندان را مستقیماً ذیل اختیارات «هزارپتیش» که در عین حال فرمانده گارد مخصوص شاهنشاه بود، عنوان نموده است.<sup>۳</sup> این مقام، مقتدرترین کارمند دربار بود و هزار نجیب‌زاده پارسی را فرماندهی می‌کرد و مورد اعتماد پادشاه بود و همه مسائل و رویدادهای مهم را به او گزارش می‌داد.<sup>۴</sup> معمولاً وزیر تشریفات (هزارپتیش)، فردی مادی و قائم مقام او پارسی بود. مسئولیت اصلی نهانی در انجام کارها با قائم مقام بود. او در حقیقت چشم و گوش شاه بود و وزیر تشریفات را زیر نظر داشت و او را می‌پایید. وزیر تشریفات علاوه بر ریاست همه امور حراستی، حفاظتی، کاخ‌داری، فرماندهی نگهبانان و خدمتکاران شاه و دربار و اموری که مستقیماً با شاه در ارتباط بودند و نیز امور ساختمانی، بازرسی، کارپردازی، اصطبل‌داری و ارباب‌داری، ریاست عالی خزانه شاهی، انبار شاهی، دیوان اداری و شورای مشورتی دربار را نیز برعهده داشته است. به این ترتیب پیداست که نمی‌توان در دستگاه شاهنشاهی بزرگ هخامنشی مقامی نیرومندتر و پرنفوذتر از وزیر تشریفات سراغ کرد با این همه مرد پرنفوذ، غیرمستقیم زیر نظر تیزبین و حساس و گاه خطرناک قائم مقام خود بود.<sup>۵</sup>

ریچارد فرای با دیدی انتقادی به این سازمان نگریسته و می‌نویسد؛ در منابع یونانی اشاره‌هایی می‌بینیم به «چشمان شاه» و نیز به ندرت اشاره شده است به «گوش‌های شاه»، این دو اصطلاح که به ظاهر از هم جدا هستند، در نظر نویسندگان یونانی وظیفه‌ای همانند داشتند یا شاید ایشان وظایف این دو گونه گماشته شاه را با هم آمیخته باشند. بیشتر منابع یونانی از فرستاده بلند مقامی سخن می‌گویند به نام «گوش شاه» که گونه‌ای دستور بزرگ و سردبیر یا فرستاده خاص شاه بود. در منابع ایرانی هیچ‌یادی از این گونه مقام‌ها و حتی «چشم شاه» نشده اما در پاپیروس‌های آرامی که در الفانتین مصر یافته‌اند اصطلاح gwshky که از gaushaka به معنی «شنونده» است دیده شده است. در اینجا چنین می‌نماید که مأموری بوده‌است که از

<sup>۱</sup> احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، ص ۴۸.

<sup>۲</sup> رجبی، هزاره‌های گمشده، ج ۲، ص ۳۱۳.

<sup>۳</sup> داندامایف، تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ص ۱۱.

<sup>۴</sup> احمدی، هخامنشیان فرمانروایان زمین و دریا، ص ۱۰۱.

طرف حکومت مرکزی گماشته می‌شد تا به امور قانونی رسیدگی کند، مثلاً شاید نوعی دادستان استان بوده‌است. این تنها شاهدهی است بر وجود مأمورانی که در منابع یونانی آمده است.<sup>۱</sup> واژه‌ای که یونانیان تحت عنوان «بازیلئوس اوتا» به معنی «گوش شاه» می‌شناختند.<sup>۲</sup> به گزارش منابع، شاهان هخامنشی هرکدام به گونه‌ای از این سازمان بهره می‌گرفتند.

### کوروش بزرگ

یکی از ابتکارات کوروش دوم (۵۵۹-۵۳۰ پ.م.)، بنیان‌گذار حکومت هخامنشیان، که با توجه به وسعت امپراتوری‌اش حائز اهمیت است، این است که از گوشه‌های بسیار دوردست مملکت خویش پیوسته آگاه بود و جزئیات وقایعی که در کلیه ایالات می‌گذشت بر او پوشیده نبود. به گفته هرودوت، کوروش از همان کودکی در بازی‌هایش مقرر می‌داشت که چند تنی «چشم شاه» باشند.<sup>۳</sup> به گفته گزنفون، زمانی که کوروش به حکومت رسید، «اشخاصی به‌عنوان چشم و گوش شاه در سراسر قلمرو شاهنشاهی خود گسیل داشته بود، این اشخاص موثق را از بین محارم خاصه انتخاب می‌نمود و در حقشان با اکرام بسیار رفتار می‌کرد».<sup>۴</sup> اما کاردانی وی به همین‌جا ختم نمی‌شود بلکه «کوروش علاوه بر اشخاصی که چشم و گوش شاه خوانده می‌شدند، مأموران بسیار دیگری در اطراف و اکناف کشور داشت، چون عقیده داشت یک مرد واحد به‌ندرت می‌تواند همه‌چیز را خوب ببیند و رموز همه کار را به نیکی و با فراست درک کند، به‌خصوص عیب دیگری هم مزید می‌شود که همانا انحصار مأموریت‌های مهم به اشخاص معین و محروم نمودن استعداد دیگران است و در نتیجه مناصب بزرگ و حساس به‌دست عده معدودی می‌افتد و مایه فساد می‌شود، بالأخره وقتی مردم بدانند که نماینده پادشاه همان یک نفر است از او برحذر خواهند ماند و حقایق کشف نمی‌شود، کوروش به این نکته خوب پی برده بود و به آنچه می‌گذشت آشنا می‌شد. این است که شهرت داشت پادشاه چشم و گوش بسیار دارد و هیچ امر جزئی از نظر او پنهان نمی‌ماند. مردم که یقین داشتند آنچه بخواهند به سمع شاه خواهد رسید و رفتارشان از نظر تیز بینش مکتوم نخواهد ماند، گفتار و کردار خود را اصلاح می‌کردند چه او را پیوسته شاهد و ناظر اعمال خویش می‌دانستند، به‌خصوص وقتی می‌دیدند کوچک‌ترین غفلتشان مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و به عکس در ازای عمل نیک و رفتار پسندیده حتی اگر اندک باشد پادشاه نیک دریافت می‌داشتند».<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۶۵-۶۶.

<sup>۲</sup> احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، ص ۴۸.

<sup>۳</sup> هرودوت، تواریخ، ص ۱۵۳.

<sup>۴</sup> گزنفون، کورش‌نامه، ص ۲۸۹.

<sup>۵</sup> گزنفون، کورش‌نامه، ص ۲۹۰.

به‌گفته شاندور، نظام سیاسی مستقر به‌وسیله کوروش، ثبات و استحکام خود را تا حد زیادی مرهون همین دستگاه بازرسی و جاسوسی بود؛ اداره روان و ملایم با ارتباطاتی سریع و مقرراتی دقیق و رسیدگی مستقیم به امور ویژه به‌وسیله خود قدرت مرکزی این ثبات را تضمین می‌کرد.<sup>۱</sup>

کوروش برای کسب خبر از دشمنانش از هر روشی کمک می‌گرفت؛ عده‌ای را به لباس بردگان به اردوی دشمن می‌فرستاد که ظاهراً به آنجا پناه برند و هرچه به چشم می‌بینند و به گوش می‌شنوند در مراجعت نقل کنند.<sup>۲</sup> یا در جایی دیگر، «بعضی از اسرا یا اشخاصی که از بابل رسیدند اظهار داشتند که شاه آشور به لیدی عزیمت نموده و با خود مقادیر هنگفتی سیم و زر و انواع و اقسام جواهر و اثاثیه ذی‌قیمت برده‌است».<sup>۳</sup> همچنین، «کوروش مراقبت داشت که از هر اسیری که از حریف به دست آمده است اطلاعاتی کسب نمایند».<sup>۴</sup> وی «دسته‌ای از سواره‌نظام را مأمور ساخت وارد جلگه شوند و تنی چند از افراد را اسیر کنند و به حضورش بیاورند تا اطلاعات دقیق‌تری از وضع آنان کسب نمایند».<sup>۵</sup> کوروش برای تصرف بابل، گوبریاس را به‌عنوان یک جاسوس به قلعه بابلی‌ها برای کسب خبر و فریب دادن آن‌ها می‌فرستد و «چون گوبریاس به عرض کوروش رساند که همه‌چیز به نحو مطلوب پیشرفت نموده است از فردای آن روز حمله آغاز شد». و «در موقع معین با علامات مخصوص که مقرر شده بود، قلعه را با کمک اسرایی که کوروش فرستاده، به دست کوروش که از خارج حمله‌ور شد دادند».<sup>۶</sup> نقش یهودیان ناراضی در بابل و ارتباطشان با مردم ایران را نیز نمی‌توان نادیده گرفت و شاید همین تماس بود که کوروش را به وضع بابل آشنا می‌کرد.<sup>۷</sup>

در جایی دیگر؛ هنگام نبرد کوروش با کروزوس، شاه لودییه، شاه هند رسولانی با مبالغی نقدینه به خدمت کوروش فرستاد و کوروش پس از شنیدن اظهارتشان، دستور داد «سه نفر از بین آنان به اردوگاه خصم به‌عنوان متحدین پادشاه هند بروند ولی در باطن بکوشند تا آنچه در آن اردو صورت می‌گیرد در اندک مدت، ما و پادشاه هند را مستحضر سازند و به آنان گفت این مأموریت چنانچه خوب انجام داده شود، مرا از وجوهی که به کمک آورده‌اند بیشتر راضی و خرسند خواهد کرد زیرا جاسوسان ما که در لباس بنده زر خرید در آنجا مشغول هستند نمی‌توانند به‌خوبی از کم‌وکیف وقایع اطلاع یابند در صورتی که اشخاصی مانند شما به‌خوبی می‌توانند در همه محافل آنان وارد شوند و از آنچه درصدد اجرای آن هستند وقوف یابند و از تصمیمات

<sup>۱</sup> شاندور، کوروش، ص ۴۱۱-۱۳.

<sup>۲</sup> گزنفون، کورش‌نامه، ص ۲۱۶.

<sup>۳</sup> همان، ص ۲۳۳.

<sup>۴</sup> همان، ص ۲۱۶.

<sup>۵</sup> همانجا.

<sup>۶</sup> گزنفون، کورش‌نامه، ص ۲۹۰.

<sup>۷</sup> سالور، بنیاد شاهنشاهی ایران، ص ۲۴۵.

محرمانه آنان کسب اطلاع نمایند.<sup>۱</sup> فرستادگان شاه هند پس از بازگشت، اظهار داشتند که کروزوس از طرف متحدین به سمت فرمانده کل قوا برگزیده شده است.<sup>۲</sup>

متن بالا حاوی چند نکته است؛ کوروش برای این که حسن نیت فرستادگان هندی را ببیند از آنان می‌خواهد مستقیماً به اردوگاه دشمن برود و حتی خبر کسب کنند، دیگر اینکه کسب این خبر از هدایایی که همراه آورده‌اند بسیار بیشتر برای وی دارای اهمیت است و نیز اینکه کوروش جاسوسانی در اردوگاه دشمن دارد و به خوبی می‌داند که چون آن‌ها به شکل بردگان در آن‌جا مشغول کارند به خوبی نمی‌توانند از اصل تصمیمات و نقشه‌های دشمن آگاه شوند و در همه محافل آنان حضور داشته باشند.

در منابع آمده است که کوروش همیشه از افراد باهوش و مورد اطمینان و نیز نزدیک به خویش برای خبرگیری استفاده می‌کرد، به همین منظور علاوه بر جاسوسانی که به شکل بردگان زرخید فرستاده بود و نیز فرستادگان شاه هند، آراسپ، یکی از نزدیکانش را به اردوگاه لودیه فرستاد در صورتی که در اردوگاه خویش چو انداخته بود که وی یک جاسوس است و از سپاه گریخته است و هنگام اعزام پنهانی‌اش به اردوی دشمن به وی گفت: «چنانچه تو مصمم به عزیمت هستی باید این دستور را به کار بندی تا اعتماد دشمن را به سوی خود جلب نمایی. نقشه عملیات ما را در آن قسمت که موجب هول و هراس آنان می‌شود فاش کن، منجمله تصمیم حمله مجدد ما را به سرزمین آنان افشا کن چون مایه خوف آنان است و از شنیدن این خبر به فکر دفاع از سرزمین خود خواهند افتاد. تا حد امکان در بین آنان توقف نما، چه وقتی ما به تو احتیاج مبرم خواهیم داشت که مجاور لشکریان خصم خواهیم بود، به آنان توصیه کن که نقشه جنگی خود را شدیداً و دفعتاً آغاز کنند و چون به ملاقات ما خواهی آمد سعی کن تا آخر از جزئیات نقشه حمله آنان اطلاع کامل حاصل کنی، باید نقشه قطعی که به مرحله اجرا خواهند گزارد دقیقاً بدانی».<sup>۳</sup>

آراسپ پس از کسب خبر از دشمن، به سوی کوروش بازگشت، نحوه استقبال کوروش از وی بسیار جالب است؛ کوروش به محض این که از ورود آراسپ وقوف یافت، از جای خویش برخاست و به استقبالش شتافت و دست خویش را به علامت تحیت و سلام پیش برد، حضار که از موقوف هیچ اطلاعی نداشتند غرق حیرت در جای خویش خشک شده بودند تا اینکه کوروش زبان به سخن گشود و گفت: «یاران من، یکی از خدمتگزاران صدیق سپاه ما از مأموریت خویش مراجعت کرده و حال وقت آن رسیده است که از ما وقع مطلع شوید و خدمتی را که انجام داده است بدانید، آراسپ نه به علت ننگ از رفتار خویش و نه به سبب غدر و خیانت و ترس از عقوبت از سپاه فرار کرده است، بلکه از جانب من مأمور شد که به سپاه خصم برود و به داخل خیمه‌سراها و صفوف دشمن سر بزند و از کم‌وکیف کار آن‌ها آگاه شود...، حال ای آراسپ بگو ببینم چه دیده‌ای و چه کرده‌ای؟ مبادا در بیان اطلاعات خود از کم‌وکیف قوای دشمن ذره‌ای فروگذار کنی یا

<sup>۱</sup> گزنفون، کورش نامه، ص ۲۱۳-۱۴.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۱۵.

<sup>۳</sup> گزنفون، کورش نامه، ص ۲۱۰.

کسرنمایی. آراسپ پاسخ داد به هر تدبیری دست زدم تا از وضع آنان آگاه شدم، حتی خودم به صف‌آرایی آنان کمک کردم».<sup>۱</sup>

شاه کاردان هخامنشی نه‌تنها خود از سیستم جاسوسی بهره می‌گرفت، بلکه مواظب بود تا جاسوسان دشمن به سپاه او رخنه نکنند؛ «اردو غذای خود را در هنگام روز صرف می‌کرد و شب‌ها آتش نمی‌افروخت، بلکه فقط در پیشاپیش طلایه‌داران آتش می‌افروختند تا اگر کسی می‌خواست وارد شود او را ببینند ولی خود از نظر او پنهان بمانند، برخی از اوقات در قسمت‌های عقب اردو نیز آتش می‌افروختند تا اینکه دشمن را سردرگم نمایند و جاسوسان پی نبرند که مقدمه و مؤخره سپاه در کدام قسمت قرار دارد».<sup>۲</sup>

شاید بشود گفت که این جاسوسان شاه تحت نظارت شخصی به نام هزارپتیش (خیلیارخ، فرمانده هزار نفر) سازمان می‌یافته‌اند؛ «دفتر کار هزارپتیش بر سه بخش مجزای سپاه نظارت داشت: شهرها (والی‌ها)، گارد سلطنتی برگزیده و سپاهیان خارجی تحت نظر تیول‌داران هخامنشی که وظیفه چشم و گوش‌های شاه نیز جمع‌آوری اطلاعات از شهرهای (استان‌ها) و قلمروهای بیگانه بود».<sup>۳</sup> در نهایت اخبار به دست هزارپتیش می‌رسیده است.

به عقیده اومستد، از آن‌جا که شهرها نه فقط کارگزاری کشوری را برعهده داشتند، بلکه فرمانده سپاهیان شهرستان نیز بودند، زمانی که شغل آن‌ها موروثی شد، نمی‌شد نسبت به تهدیدی که از سوی آن‌ها به حکومت مرکزی می‌شد بی‌اعتنا ماند، در نتیجه در برابر این تهدید موانعی برقرار شد؛ دبیر او، گنجور او، سرکرده فرمانده پادگان دربار وی در هر پایتخت شهرستانی، زیر فرمان سراسر شخص شاهنشاه بودند و یگراست به او گزارش می‌دادند. باز هم رسیدگی مؤثرتری به وسیله «چشم شاه» یا «گوش شاه» یا «پیک شاه»، که هر ساله بازرسی دقیقی از هر شهرستان می‌کرد انجام می‌گرفت.<sup>۴</sup>

این بازرسان به همراه یک هیئت نظامی حمایت می‌شدند و مدام از یک ایالت به ایالت دیگری رفته و اعمال آنان را با وظایف آنان تطبیق می‌دادند و اگر یکی از ساتراپ‌ها برای خاموش کردن شورش و یا دفع دشمن خواستار کمک می‌شد، وظیفه داشتند که به کمک آنان بشتابند و اگر یکی از آنان درصدد اقدام بر علیه شاه برمی‌آمد، باید او را در جای خود بنشانند و اگر در کارها و امور سستی و مسامحه و بی‌تربیتی مشاهده می‌کردند، باید آن را با اقدامات مقتضی اصلاح نمایند و جریان را آن طوری که بود به شاه گزارش بدهند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۲۴-۲۵.

<sup>۲</sup> گزنفون، کوروش نامه، ص ۱۰۷.

<sup>۳</sup> فرخ، سایه‌های صحرا (ایران باستان در جنگ)، ص ۶۹.

<sup>۴</sup> اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۸۲.

<sup>۵</sup> ویلهلم، کوروش شهریار دادگر، ص ۲۴۸.

همچنین، وی برای رد و بدل کردن اطلاعات مهم، بین خود و فرمانداران و کارمندان عالی‌رتبه که همانا چشم‌ها و گوش‌های پادشاه در نقاط دوردست بودند، یک شبکه ارتباطی هوشمند بنا کرد<sup>۱</sup> که پس از او به دست جانشینانش، به‌ویژه داریوش یکم، منسجم‌تر شد.

### کمبوجیه

کمبوجیه (۵۳۰-۵۲۲ پ.م.)، فرزند بزرگ کوروش، همچون پدر سعی می‌کرد ابتدا اطلاعاتی از دشمن فراهم آورد سپس تصمیماتی درخور اتخاذ نماید. اطلاعات اندک ما در مورد این جنبه از کار کمبوجیه از هرودوت هالیکارناسوسی (۴۴۰ ق.م) است، هرودوت در شرح لشکرکشی کمبوجیه به مصر نوشته‌است: «درمیان مزدوران یونانی آماسیس [پادشاه مصر]، مردی به نام فانس از اهالی هالیکارناسوس بود که سربازی باهوش و دلاور بود. این فانس به‌علت رنجشی که از آمازیس داشت از راه دریا از مصر گریخت تا به خدمت کمبوجیه درآید. از آنجا که مقامی بلند در میان مزدوران داشت و از همه امور و اسرار مصر آگاه بود، آماسیس، بی‌درنگ وفادارترین خواجه حرمسرای خود را با یک رزم‌ناو برای دستگیری او فرستاد»<sup>۲</sup>. نباید این احتمال را از نظر دور داشت که ممکن است کمبوجیه چنین فردی را تطمیع کرده باشد تا بتواند از وی آگاهی‌های فراوان به دست آورد و احتمالاً کمبوجیه به‌واسطه داشتن جاسوسانی در مصر از روابط تیره وی با پادشاه مصر آگاه بوده‌است.

همچنین کمبوجیه که آماده حرکت به سوی مصر بود در این اندیشه بود که ارتش خود را چگونه از صحرای عربستان عبور دهد و در همین ضمن بود که فانس از راه رسید و اطلاعات لازم را درباره وضع آماسیس و راهی که باید در پیش گیرد در اختیار او نهاد؛ او به کمبوجیه توصیه کرد پیکری نزد سلطان اعراب بفرستد و به او اطمینان دهد که می‌خواهد بدون ایجاد مزاحمت از سرزمینش عبور کند.<sup>۳</sup>

کمبوجیه سپس طی سه لشکرکشی جداگانه علیه کارتاژی‌ها، آمونی‌ها و اتیوپیایی‌ها انجام داد. در مورد اتیوپیایی‌ها نیز نخست تصمیم گرفت جاسوسانی اعزام کند تا ببیند به‌راستی آن‌طور که ادعا می‌شود در آنجا «سفره خورشید» هست یا نه و افزون بر آن هرگونه اطلاعات لازم را درباره آن کشور را به‌بهانه تقدیم هدایایی به شاه آنان به دست آورند.<sup>۴</sup> کمبوجیه به‌محض آنکه تصمیم به اعزام جاسوسان گرفت، دستور داد چند تن از ایکتیوفاگ‌های [=ماهی‌خواران] ساکن الفانتین را که به‌زبان اتیوپیایی آشنا بودند به حضورش بیاورند، وقتی ایکتیوفاگ‌های احضار شده از الفانتین آمدند، کمبوجیه درباره اینکه چه باید بگویند آموزش‌های دقیق را به ایشان داد و نیز هدایایی را که باید تقدیم می‌کردند در اختیارشان نهاد.<sup>۵</sup> ایکتیوفاگ‌ها پس از رسیدن به نزد

<sup>۱</sup> جورج، امپراتوری جهانی ایران، ص ۸۳.

<sup>۲</sup> هرودوت، تواریخ، ص ۳۵۱.

<sup>۳</sup> همانجا.

<sup>۴</sup> هرودوت، تواریخ، ص ۳۵۸.

<sup>۵</sup> همان، ص ۳۵۹.



شاه اتیوپی، هدایا را پیش نهادند و گفتند: «کمبوجیه پادشاه ایرانیان خواهان آن است که دوست و مهمان تو باشد و ما را با این هدایا که برای خودش بسیار گرمی‌اند نزد تو فرستاده تا با تو از سوی او پیمان دوستی ببندیم» شاه اتیوپی دریافت آنان جاسوسند و پاسخ داد: «شاه ایرانیان شما و این هدایا را به خاطر علاقه، دوستی و دیدار من نفرستاده است، شما راست نمی‌گویید، زیرا به قصد جاسوسی به قلمرو من آمده‌اید»<sup>۱</sup>. جاسوسان پس از وارسی همه چیز به مصر بازگشتند. گزارش آنان کمبوجیه را به خشم آورد که در جا به جنگ با اتیوپیایی‌ها شتافت، بی‌آنکه آذوقه‌ای کافی فراهم سازد.<sup>۲</sup>

### داریوش بزرگ

داریوش (۵۲۲-۴۸۶ پ.م.) به منظور اعمال حاکمیت مطلق خود از اختیاراتی که ساتراپ‌ها [شهربان‌ها] در زمان کوروش داشتند، کاست. او برای اینکه ساتراپ‌ها را کاملاً در اختیار خود داشته باشد، مسئولان دیوانخانه‌های ساتراپ‌ها را خود منصوب می‌کرد. این مسئولان که سمت معاونت ساتراپ‌ها را بر عهده داشتند، در حقیقت چشم و گوش پنهان شاه بودند و نهانی و مرتب رویدادهای حوزه مأموریت خود و ساتراپ را به شاه گزارش می‌کردند. یکی دیگر از شیوه‌های کنترل ساتراپ‌ها این بود که داریوش هر از گاهی بازرسانی را به ساتراپی‌های خود می‌فرستاد. این بازرسان کسانی بودند که از عهده کنجکاوای در کارهای نیرومندترین ساتراپ‌ها بر می‌آمدند.<sup>۳</sup> دبیر مخصوص ساتراپ در باطن کارهای او را بازرسی می‌کرد و اخبار حوزه فرمانروایی ساتراپ را به مرکز گزارش می‌داد، در واقع وی مانعی در برابر ایجاد زد و بندهای سیاسی ساتراپ و کارهای پنهانی‌اش بود.

هنگامی که داریوش می‌خواست از یونان اطلاعاتی به دست آورد با مشورت آتوسا تصمیم گرفت دموکدس پزشک را برای این کار انتخاب کند. داریوش پانزده تن از ایرانیان برجسته را فرا خواند و دستور داد همراه دموکدس کرانه‌های یونان را بررسی کنند، آن‌ها از تمامی نواحی ساحلی بازدید کردند و نقشه برداری‌های لازم را انجام دادند. آریستوفیلیدس فرمانروای تارنتوم در ایتالیا، دموکدس را فراری داد و ایرانیان را به جرم جاسوسی زندانی کرد.<sup>۴</sup> این افراد بعدها آزاد شدند و از اطلاعات خود داریوش شاه را بهره‌مند ساختند. در سندی که معمولاً نامه داریوش به گاداتاس خوانده می‌شود، داریوش آگاهی خود را از مناطق مختلف امپراتوری‌اش و ریزترین امور منصوبینش به نمایش می‌گذارد: «شاه شاهان، داریوش، پسر ویشتاسپ، به بنده‌اش، گاداتاس چنین می‌گوید. به من خبر رسیده است که تعلیمات مرا به کار نمی‌بندی...»<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۶۰.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۶۲.

<sup>۳</sup> رجبی، هزاره‌های گمشده، ص ۲۲۹.

<sup>۴</sup> هرودوت، تواریخ، ص ۴۲۰.

<sup>۵</sup> بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۷۷۱.

حلقه مشاوران داریوش شاه بسیار تنگ بوده و معمولاً از هفت نفر تجاوز نمی کرده است اما بی شک یکی از این افراد، شخص مورد اطمینانی بوده که اخبار را به اطلاع شاه می رسانده است. به نوشته کتاب/ستر اینها کسانی بوده اند که می توانسته اند داریوش شاه را ببینند؛ فرنکه وزیر تشریفات، گویریاس پدر زن داریوش و یکی از هفت تنانی که داریوش را از میان خود به شاهی برداشتند، فرمانده گارد جاویدان، اسپچناه جامه دار داریوش که اسلحه دار وی نیز بوده است و ارته سورا که در تاریخ به چشم و گوش شاه معروف است.<sup>۱</sup> نظارت بر شاهنشاهی از سوی شاه به او محول شده بود. از همین روی می توان او را «مفتش شاهنشاهی» خواند، جای مفتش شاهنشاهی، حتی در نبرد، در کنار شاهنشاه بود. این وظیفه نظارتی به ناگزیر پای او را به یک یک ساتراپی ها می کشاند.

داریوش در همه جا جاسوسانی داشت که از مرکز اداره می شدند و علاوه بر این تأسیسات سالی یک بار مفتشینی از مرکز برای دیدن اوضاع ایالات مأمور می شدند و با این مفتشین که لقب چشم و گوش شاه را داشتند سپاهیانی برای اجرای اوامرشان اعزام می نمودند. با این حال بعضی از پژوهشگران معتقدند داریوش در سال دوبار بازرسانش را به ساتراپی ها اعزام می داشته است.<sup>۲</sup>

پیتر ژولیوس جانگ بسیار جالب سعی نموده است تا با ایجاد حلقه واسطه هایی بین کار افراد این سیستم، نحوه ارسال اخبار را به شاه نشان دهد: «[داریوش] با یک دسته دبیران و مستوفی های آزموده گزارشات همه قسمت های مملکت را مورد مطالعه قرار می داد. در دربار او اداره امور اقتصادی کشور روزنامه سلطنتی و مکاتبات دولتی تمرکز می یافت، از روی گزارش ها و مواد دیوانی فراوانی که روزانه به دست دبیر بزرگ دیوان می رسید، خلاصه ای برای پادشاه تهیه می شد. برای این پست بزرگ دولتی، که شامل بلندترین افتخارات و سنگین ترین مسئولیت های کشوری پس از مقام سلطنت بود، داریوش مستوفی یا دبیر قابلی نمی گماشت، بلکه مقدم ترین همراهان خود، اورونتوپتس را برگزیده بود».<sup>۳</sup>

زوپییر پسر مگابوزوس یا بگبوخش یکی از هفت یار در قیام علیه گئوماتای مغ، در ماه بیستم محاصره بابل تصمیم گرفت فتح بابل را که آرزوی داریوش بود، به انجام برساند، ماجرای این داستان معروف را هرودوت این گونه بیان می کند: «وقتی اطمینان یافت که شاه به شدت چنین آرزویی دارد، دوباره به اندیشه پرداخت تا راهی بیابد تا خود باعث آن کامیابی باشد، زیرا در نزد ایرانیان، کردارهای نیک به بزرگترین افتخارات می انجامند. یگانه چاره ای که برای تسلط بر اوضاع به نظرش رسید آن بود که خود را زخمی و اندامی از تنش را قطع کند و به عنوان فراری به اردوی دشمن پناه ببرد. پس چون چاره دیگری نیافت، کاری کرد که جبران آن ممکن نبود؛ بینی و گوش های خود را برید، سر خود را به نحوی خفت بار تراشید، پشت خود را با ضربه های تازیانه زخم کرد و با آن حال و روز نزد داریوش رفت و به داریوش گفت من با این وضع به اردوی دشمن

<sup>۱</sup> رجبی، هزاره های گمشده، ص ۲۲۸.

<sup>۲</sup> آبادانی، فرهنگ ایران باستان، ص ۱۴۵.

<sup>۳</sup> جانگ، داریوش یکم پادشاه پارسها، ص ۹۱.

می‌گریزم و ادعا خواهم کرد که قربانی ستم تو شده‌ام. زوپیر پس از توصیه‌ها و تعریف نقشه‌اش برای داریوش، به سوی دروازه‌های شهر شروع به دویدن کرد و هر از چندگاه مانند یک فراری واقعی برمی‌گشت و به پشت سر خود می‌نگریست. سربازان نگهبان آن محل از بالای باروها نزدیک شدن او را دیدند و به شتاب پایین آمدند و یکی از لتهای دروازه را گشودند تا از او بپرسند کیست و چه می‌خواهد. او گفت نامش زوپیر است و از آنان پناه می‌خواهد. آن‌گاه نگهبانان او را نزد مقامات شهر بردند، زوپیر به بابلیان گفت که من از همه نقشه‌های داریوش آگاهم. وقتی بابلیان چنان پارسی بلند پایه‌ای را با گوش و بینی بریده و تن تازیانه‌خورده دیدند، سخن او را باور کردند که برای پیوستن به ایشان آمده است و هر چه خواست در اختیارش نهادند»<sup>۱</sup>.

شاپور شهبازی در مورد فتح هند توسط داریوش می‌گوید: «شاهنشاه پارسی که از هندوستان و فراخی و زرخیزی و گوناگون بودن مردم و محصولاتش چیزها شنیده بود، برآن شد که آنجا را به امپراتوری‌اش بیافزاید، شاهنشاه مردانی را به هند غربی فرستاد تا برای او خبر آورند و کار لشکرکشی به آن سامان را ساده کنند. این مردان همه کاردیده بودند و داریوش به آنان اعتماد فراوان داشت»<sup>۲</sup>.

نوزده شورش در سال اول حکومت داریوش، برای او به منزله زنگ خطری بود که می‌بایست همیشه آماده جلوگیری و دفاع از آن‌ها را داشته باشد، سازمان خبرگیری که او ایجاد کرد به خوبی توانست در کنار هنگ جاویدان خطر را از حکومت او دور نگه دارد و توانایی سرکوب این شورش‌ها از سوی دیگر، به دشمنان وی نشان داد که دیگر بر ضد داریوش شاه هیچ گامی، چه پنهان و چه آشکارا نمی‌توان برداشت. اما سؤالی که اینجا پیش می‌آید این است که چرا داریوش در هیچ کدام از کتیبه‌هایش از وجود چنین افرادی سخن نمی‌گوید تا باعث ایجاد وحشت در دشمنانش به ازای مقابله با شاه شود؟

### خشایارشا

به نظر می‌رسد نزدیکی شخصی چون پاتیرامف به خشایارشا باعث ایجاد ظن‌هایی مبنی بر اینکه وی اخبار را به گزارش شاه می‌رساند، شده‌بود، پاتیرامف ارباب‌ران خشایارشا و پسر اوتانس بود. یونانیان این مقام را به شوخی «چشم شاه» می‌گفتند.<sup>۳</sup>

اطلاعات ما از وجود سازمانی منسجم از این افراد در زمان خشایارشا بسیار اندک و جسته‌گریخته است. مهم‌ترین منبع خبری ما در این دوره باز هم هرودوت هالیکارناسوسی است که در درون داستان‌هایی که از دوره خشایارشا ذکر می‌کند اشاره‌هایی به حضور جاسوسان در دو جبهه ایران و یونان می‌کند: «[...] وقتی آتی‌ها از حضور خشایارشا و ارتش او در سارد آگاه شدند، تصمیم گرفتند جاسوسانی به آسیا بفرستند تا از

<sup>۱</sup> هرودوت، تواریخ، ص ۴۲۹-۳۱.

<sup>۲</sup> شاپور شهبازی، زندگی و جهان‌داری کوروش کبیر، ص ۵۸.

<sup>۳</sup> کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۲۲۵.

اعمال و برنامه‌های شاه بزرگ آگاه شوند، [...] سه جاسوس به آسیا فرستادند. جاسوسان به سارد آمدند و آگاهی‌های بایسته‌ای درباره ارتش شاه را به دست آوردند اما دستگیر شدند و پس از بازجویی و اعتراف به جرم، فرماندهان نیروی زمینی دستور دادند اعدام شوند. خشایارشا زمانی از جریان آگاه شد که محکومیت آنان به مرگ اعلام شده بود، ولی شاه با این تصمیم مخالفت کرد و چند تن از محافظان شخصی خود را فرستاد تا اگر هنوز زنده باشند آنان را نزد او بیاورند. آنان هنوز زنده بودند و شاه پس از اطمینان از مأموریت ایشان به محافظانش دستور داد آنان را به همه جا ببرند و همه پادگان و سواران را به ایشان نشان دهند و پس از اطمینان از این که همه چیز را دیده‌اند بدون وارد آوردن کمترین آسیبی به آنان آزادشان کنند. شاه پس از این دستور دلیل آن را چنین توضیح داد که اگر این جاسوسان اعدام شده بودند، یونانیان از عظمت نیروهای ایران چنان که باید آگاه نمی‌شدند [...]. پس جاسوسان یونانی همه چیز را دیدند و سپس آزاد شدند و به اروپا بازگشتند، متحدان یونانی پس از فرستادن جاسوسان، سفیران خود را به آرگوس فرستادند [...]»<sup>۱</sup>.

این اشتباه نظامی خشایارشا از یک سو و غافل ماندن از کسی چون اسکولیا از سوی دیگر در ناکامی‌های خشایارشا در یونان بی‌تأثیر نبوده است. پس از شروع نبردهای دریایی خشایارشا و پس از عبور از آرتمیسیوم ارتش وی در ماگنسیا دچار طوفانی سخت شد، حدود سیصد کشتی جنگی را زمین گیر کرد، سربازان پارسی هم غواصان مزدور یونانی را برای جمع‌آوری جواهرات و سلاح‌های کشتی‌های غرق شده به کار گماردند، یکی از این غواص‌ها خبرچینی به نام اسکولیا بود که به خاطر توانایی‌اش در ماندن زیر آب در سپاه خشایارشا به خدمت گرفته شده بود. خشایارشا قصد داشت طی عملیاتی محرمانه کشتی‌های یونانی را در محاصره بگیرد، اما اسکولیا فاصله ۱۶ کیلومتری بین دو سپاه را شنا کرد و خبر را به کشتی‌های یونانی رساند.<sup>۲</sup>

### اردشیر اول

در زمان اردشیر اول در پی دسیسه‌های درباری و نفوذ زنان حرمسرا، در دل داریوش نسبت به پدرش کدورتی به وجود آمد. داریوش به همراه تیریباز قصد قتل اردشیر را داشتند، خبر این توطئه را یکی از خواجگان به اردشیر رساند، اردشیر دستور داد وی به محل خود بازگردد و از کیفیت قضایا و جزئیات امر کاملاً مطلع شود و شاه را مرتباً خبر دهد<sup>۳</sup> که در نهایت منجر به قتل شاهزاده گشت.

### داریوش دوم

سندی آرامی که از سال ۴۱۱ پ.م. برجای مانده است، حاکی از این است که مزدوران یهودی که در پادگان الفانتین (آسوان) در خدمت پارس‌ها بودند، از بی‌دادگری‌هایی که از مصریان دیده بودند شکایت می‌کنند.

<sup>۱</sup> هرودوت، تواریخ، ص ۸۱۷.

<sup>۲</sup> همان، ص ۸۹۴.

<sup>۳</sup> پلوتارک، حیات مردان نامی، ص ۴۹۲.

در دادنامه آن‌ها خطاب به حاکم مصر علیا می‌آید: «هنگامی که قضات، افسران پلیس و کارمندان اطلاعاتی [یعنی گوش‌های پر هیبت شاه]، که رؤسای منطقه حاکم‌نشین علیا هستند، تحقیق را آغاز کنند، گفته‌های ما تأیید خواهد شد».<sup>۱</sup>

در جنگی که بین اخوس و برادر تنی‌اش، آرسیت به دلیل شورش وی رخ داد، فرمانده سپاه داریوش، آرتاسوراس بود، کسی که در دوره اردشیر دوم با عنوان چشم شاه شناخته می‌شود.<sup>۲</sup> تیریباز اخبار این کارها را برای داریوش می‌آورد و آتش خشم او را دامن می‌زد.<sup>۳</sup>

طبق ادعایی که کتزیاس دارد، حتی شهبانویان هخامنشی نیز خبرچینانی داشته‌اند: «اردوش خواجه، که نزد شاه نفوذ بسیار داشت، علیه شاه توطئه کرد زیرا خواهان آن بود که خودش فرمانروایی کند. چون خواجه بود دستور داد زنی برایش ریش و سبیلی درست کند به طوری که مانند مردان به نظر آید. آن زن علیه او خبرچینی کرد و او را گرفتند و تحویل پریسا دادند و کشته شد».<sup>۴</sup>

### اردشیر دوم

آنگونه که گزنفون می‌گوید: «پس از مرگ داریوش، تیسافرن از کورش نزد برادرش اردشیر سخن‌چینی کرد و وی را متهم نمود که قصد کنکاش علیه برادر را دارد. از این روی اردشیر، کوروش را توقیف کرد و قصد جان وی داشت»<sup>۵</sup> که با وساطت مادر بخشیده شد، علاوه بر این اتفاق که در روز تاجگذاری اردشیر رخ داد، گفته شده نخستین کسی که شخصاً لشکرکشی کوروش را به اطلاع شاه رساند هم تیسافرن بود<sup>۶</sup> که در نهایت مورد غضب پروشات قرار گرفت.<sup>۷</sup>

طبق گزارش همین مورخ، شخص دیگری به نام اورونتاس که از خویشان شاه بود، پس جلب اعتماد کوروش، نامه‌ای به شاه نوشت که هرچه بیشتر توانسته سوار جمع کرده است و به‌زودی به او خواهد پیوست و از شاه خواسته بود که به سواران خود امر کند که از وی مانند دوست استقبال کنند و وی را بپذیرند. هم در آن نامه اورونتاس دوستی قدیم و وفاداری خویش را به شاه یادآوری کرده بود. این کاغذ را به مردی که امین می‌دانست سپرد و به کوروش تسلیم کرد. کوروش نامه را خواند، اورونتاس را بازداشت کرد.<sup>۸</sup> کوک معتقد است گزنفون از دو شخص به نام اورونتاس سخن می‌گوید؛ یکی اورونتاسی که به کوروش خیانت می‌کند و

<sup>۱</sup> هینتس، داریوش و ایرانیان، ص ۳۱۷.

<sup>۲</sup> کوک، جان مانوئل، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۲۳۳.

<sup>۳</sup> پلوتارک، حیات مردان نامی، ص ۴۹۱.

<sup>۴</sup> کتزیاس، پرسیکا، صص ۲۳۳-۳۴.

<sup>۵</sup> گزنفون، کورش نامه، صص ۶۹-۷۰.

<sup>۶</sup> پلوتارک، حیات مردان نامی، ص ۴۶۱.

<sup>۷</sup> سیسیلی، کتابخانه تاریخی، ص ۴۱۹.

<sup>۸</sup> گزنفون، کورش نامه، ص ۱۱۴.

دیگری پسر چشم شاه (آرتاسوراس)، که یک جاسوس دو جانبه و داماد شاه بوده است.<sup>۱</sup> همچنین اورونتاس طی فرستادن اخباری از تیریباز، فرمانده سپاهیان پارس در محاصره سالامین (۳۸۵-۸۴ پ.م.) برای اردشیر و اتهاماتی که به وی وارد می‌ساخت، باعث صدور دستگیری وی از سوی شاه شد.<sup>۲</sup>

سینه‌سیس، حاکم کلکیه نیز وقتی مجبور به اطاعت از کوروش شد، یک پسرش را با سپاهی قدرتمند همراه کوروش فرستاد اما پسر دیگرش را به دلیل اعتماد و نزدیکی به وی، به دربار اردشیر فرستاد تا خبر این لشکرکشی را به اطلاع شاه برساند.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد کوروش عده‌ای از افراد وفادارش را برای کسب خبر به اردوگاه شاه فرستاده بود، چرا که کسانی از سپاه شاه بزرگ فرار کرده و برای کوروش خبرهایی آوردند و پاتگواس ایرانی تبار و از محارم کوروش نیز که از سپاه شاه خبر گرفته بود، درحالی که به تاخت سوی سپاه می‌آمد، به هرکس می‌رسید به زبان یونانی و غیر یونانی می‌گفت شاه با لشکری جزّار و آماده کارزار فرا می‌رسد.<sup>۴</sup> خود کوروش به سربازان یونانی‌اش گفته بود برای این که از نحوه جنگی که خواهید کرد بی‌اطلاع نباشید، من که از آن اطلاع کافی دارم، شما را آگاه می‌سازم. عده دشمنان ما زیاد است و با فریادهای مهیب به ما حمله خواهند کرد.<sup>۵</sup>

هنگامی که کوروش دیگر مرده بود، اردسیراز، چشم شاه، اتفاقاً سوار بر اسبی از آنجا می‌گذشت و چون خواجگان را در حال سوگواری دید، از معتمدترینشان پرسید: «ای پاریسکا، این مرد که در کنارش نشسته‌اید و سوگواری می‌کنید کیست؟» و او گفت: «مگر نمی‌بینی، ای اردسیراز، که کوروش مرده است؟»<sup>۶</sup> چشم شاه شخصاً این خبر را به اردشیر دوم رساند.<sup>۷</sup> شاه برای اطمینان از صحت خبر آرتازیراس، عده‌ای را فرستاد تا به آن محل بروند و از راست و دروغ قضایا تحقیق کنند.<sup>۸</sup> شاید بتوان این سند را دلیل بر وجود چشم و گوش‌های گوش‌های فراوان برای شاه دانست.

از آنجا که شاهان برای این افراد هدایای زیادی در نظر می‌گرفتند، وقتی آن کارایی که بر گودی زانوی کوروش ضربه زد و او را به زیر افکند، درخواست پاداش کرد، شاه [برایش پاداش فرستاد و] به حاملان آن گفت بگوئید «شاه این‌ها را به‌عنوان دومین پاداش به‌عنوان مزدگانی آوردن خبرخوب به تو می‌دهد. زیرا اردشیراس نخستین کسی بود که گزارش مرگ کوروش را آورد و پس از او تو بودی».<sup>۹</sup>

<sup>۱</sup> کوک، جان مانوئل، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۳۰۹ و ۳۸۳-۸۴

<sup>۲</sup> سیسیلی، دیودوروس، کتابخانه تاریخی، ص ۴۸۴-۸۵.

<sup>۳</sup> همان، ص ۳۴۰.

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۲۵.

<sup>۵</sup> همان، ص ۱۱۸.

<sup>۶</sup> پلوتارک، حیات مردان نامی، ص ۴۶۹ و همچنین نک. کنزیاس، پرسیکا، ص ۲۴۲-۴۳.

<sup>۷</sup> هینتس، والتر، داریوش و ایرانیان، ص ۳۰۱.

<sup>۸</sup> پلوتارک، حیات مردان نامی، ص ۴۶۹.

<sup>۹</sup> پلوتارک، حیات مردان نامی، ص ۴۷۳.

در جنگ اردشیر علیه مصریان و در پی مسائلی که در سرزمین کادوزی رخ داد، تیریباز و پسرش از سوی شاه و مخفیانه به اردوی دو پادشاه در سرزمین کادوزی رخنه کرده و آن‌ها را به اطاعت از شاه تحریک کردند. خود تیریباز بیش از پیش مورد اعتماد شاه قرار داشت.<sup>۱</sup>

دخالت مقامات هخامنشی در امور قضایی و یا امور مربوط به حقوق خصوصی در مصر به‌وفور مورد تأیید قرار گرفته است. برای مثال در یک عرض حال (حدود سال ۴۱۰ پ.م.)، در زمان حکومت اردشیر دوم، اعضای جامعه یهودی الفانتین درخواست کرده‌اند که «تحقیقی توسط قضات، شحنة‌ها و خبرگزاران (گئوشگه) مأمور در ایالت بخش جنوبی صورت پذیرد».<sup>۲</sup>

از دوران اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ پ.م.) و داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ پ.م.) گزارشی در دست نداریم، اما اگر دارا پسر بهمن را داریوش سوم فرض کنیم، طبق گزارشی که ابن بلخی در *فارسنامه* می‌دهد، دیوان برید به ابتدا [دارا پسر بهمن] نهاد و به همه ممالک اصحاب اخبار را گماشت و هر کجا صاحب خبر گماشته بود و جز مردم دانای عاقل را نگماشتی کی بخل اعتماد بودندی و با فضل و معرفت.<sup>۳</sup> اما اگر بخواهیم سابقه این نهاد را تا پیش از هخامنشیان بررسی کنیم باید برخلاف سایر نویسندگان باستان که اختراع سیستم خبرگیری را به کوروش و داریوش هخامنشی نسبت داده‌اند، برای فهم این مطلب باز هم باید از هرودوت کمک گرفت که دیاکو مؤسس سلسله مادها را نخستین شاه ایرانی می‌داند که این سیستم را به خدمت گرفت و می‌نویسد؛ در سراسر قلمرو خود ناظران و خبرچین‌هایی گماشته بود.<sup>۴</sup> شاید بتوان گفت دیاکو به تقلید از دولت همسایه‌اش، آشور، که شبکه نسبتاً پیچیده‌ای از گروه‌های جاسوسی را به خدمت گرفته بود، چنین سیستمی را در حکومت خود به کار انداخته بود.<sup>۵</sup> ده‌ها جاسوس تعلیم‌دیده با وظایف خاصی چون مراقبت، بررسی و ارائه گزارش به پادشاه درباره تمامی وقایع حتی با کوچک‌ترین جزئیات آن‌ها به کشورهای همجوار آشور یا به مرزهای آن‌ها اعزام شده بودند.<sup>۶</sup> هرودوت همچنین به جاسوسان هارپاگ یکی از بزرگان دربار آستیاگ نیز اشاره‌هایی داشته است.<sup>۷</sup>

## نتیجه‌گیری

گماشتگان فرضی پادشاه با گزارش‌های غیر رسمی خود نظر بسیاری از پژوهندگان و محققان را به سوی خود کشانیده است، آنان می‌باید شاه را از آنچه در شاهنشاهی پهناور او می‌گذشت آگاه کنند و پادشاهان محلی و شهربان‌ها را زیر نظر داشته باشند، اما با این حال، وجود آنان در هاله‌ای از ابهام است اگر بعضی از اشارات

<sup>۱</sup> همان، ص ۴۸۶.

<sup>۲</sup> بریان، امپراتوری هخامنشی، ۷۴۴.

<sup>۳</sup> ابن بلخی، *فارسنامه*، ص ۵۵.

<sup>۴</sup> هرودوت، *تواریخ*، ص ۱۴۷.

<sup>۵</sup> Dandamayev, COURTS AND COURTIER, p 356-359.

<sup>۶</sup> علی یف، *پادشاهی ماد*، ص ۳۶۱.

<sup>۷</sup> هرودوت، *تواریخ*، صص ۱۵۲ و ۱۵۹.

غیر مستقیم الواح هخامنشی را نادیده بگیریم باید بگوئیم هیچ ردی از وجود آن‌ها در منابع ایرانی موجود نیست و ما تنها با اشاره‌هایی از نویسندگان یونانی از وجود چنین نهاد و کارکنان آن آگاهی داریم. از سوی دیگر تعداد کارکنان این نهاد نیز مسئله‌ای حل نشده است. آیا باید اینگونه پنداشت که هر شاه هخامنشی یک مأمور مخصوص و معتمد برای کسب خبر از امپراتوری‌اش داشته است یا فرض کنیم که شمار آن‌ها بسیار بوده و تحت امر شخص واحدی بوده‌اند؟ بی‌شک گستردگی امپراتوری هخامنشی الزام وجود چنین سازمان یا افرادی را نشان می‌دهد که اینک برخی از نویسندگان قائل به سازمانی منسجم از این افراد شده‌اند که توسط کوروش و یا داریوش هخامنشی ایجاد شده بود هرچند سکوت شاهان هخامنشی و شخص داریوش این مسئله را زیر سؤال خواهد برد. در هر حال وجود چنین نهادی در بین دستگاه‌های اداری هخامنشیان چه به صورت آشکارا و رسمی و چه پنهان و غیررسمی، بی‌شک باعث موفقیت شاهان اولیه هخامنشی در برابر فتنه دشمنان‌شان شده است، چیزی که طبق منابع، اسکندر مقدونی بسیار بهتر از داریوش سوم از آن کمک گرفت.

#### فهرست منابع و مآخذ

- آبادانی، فرهاد، *فرهنگ ایران باستان*، بی جا، انتشارات کانون زرتشتیان شریف آباد یزد،  
-ابن بلخی، *فارسنامه*، به اهتمام گای لسترنج و آلن نیکسون، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، چ دوم.  
-احتشام، مرتضی، *ایران در زمان هخامنشیان*، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۵، چ اول.  
-احمدی، داریوش، *هخامنشیان فرمانروایان زمین و دریا*، تهران: جوانه توس، ۱۳۸۸، چ اول.  
-اومستد، ا.ت، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، چ دوم.  
-بریان، پی یر، *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز-نشر قطره، ۱۳۸۷، چ سوم.  
-پلوتارک، *حیات مردان نامی*، رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، چ ۳ و ۴.  
-جانگ، پیتر ژولیوس، *داریوش یکم پادشاه پارسها*، ترجمه و حواشی د. منشی زاده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.  
-جورج، فیلیپ براند، *امپراتوری جهانی ایران*، مترجم وحید عسگرانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۰، چ دوم.  
-داندامايف، م. ا، *تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان*، مترجم میرکمال نبی پور، تهران: نشر گستره، ۱۳۵۸.  
-دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، *تاریخ ایران باستان*، مترجم روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰، چ ششم.  
-رجبی، پرویز، *هزاره های گمشده*، تهران: توس، زمستان ۱۳۸۰، ج ۲، چ اول.  
-سالور، سبکنکین، *بنیاد شاهنشاهی ایران*، تهران: شرکت اقبال و شرکاء، ۱۳۴۰.



- سیسیلی، دیودوروس، *کتابخانه تاریخی*، ترجمه و حواشی حمید بی‌کس شورایی، اسماعیل سنگاری، تهران: جامی، ۱۳۸۴، چ نخست.
- شاپور شهبازی، علیرضا، *زندگی و جهان‌داری کوروش کبیر*، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۸، چ اول.
- \_\_\_\_\_، *جهان‌داری داریوش بزرگ*، تهران: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۰.
- شاندور، آلبر، *کوروش*، ترجمه محمد قاضی، تهران: زرین، ۱۳۸۱، چ هشتم.
- علی یف، اقرار، *پادشاهی ماد*، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸، چ اول.
- فرای، ریچارد نلسون، *میراث باستانی ایران*، مترجم مسعودرجب نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، بهار ۱۳۸۵، چ هفتم.
- فرخ، کاوه، *سایه‌های صحرا (ایران باستان در جنگ)*، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۰، چ اول.
- کتزیاس، پرسیکا، مترجم فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۹۰، چ اول.
- کوک، جان مانوئل، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴، چ اول.
- گزنفون، *کوروش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- \_\_\_\_\_، *آنا‌بایسیس*، ترجمه احمد بیرشک، تهران: کتاب سرا، ۱۳۷۵، چ اول.
- ویلهم، ولفگانگ، *کوروش شهریار دادر*، ترجمه و تألیف بهرام شالگونی، منصور تواناییان، کریم طاهرزاده، تهران: جامی، ۱۳۸۹، چ دوم.
- هرودوت، *تواریخ*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۹، ج ۱، چ اول.
- هینتس، والتر، *داریوش و ایرانیان*، ترجمه پرویز رجبی، چاپ چهارم، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۲.

\_Dandamayev, Muhammad A, "COURTS AND COURTIERs i. In the Median and Achaemenid periods", *Encyclopædia Iranica*, VI, Face.4, pp.356-359, available online at <http://www.iranicaonline.org>